جلسه 257

دوشنبه 13/08/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در رابطه با ثمره اولی به اینجا رسید که به نظر ما بنابر قول به وجوب مطلق مقدمه و امتناع اختصاص وجوب به مقدمه موصله، که نظر مرحوم آخوند هست، اگر واجبی متوقف شد بر مقدمه محرمه، هیچ کجا مورد تعارض نیست، خلافا للسید الخوئی قده.

چونکه با توجه به اینکه خطاب وجوب انقاذ غریق مثلا یک قید لبی دارد: إذا لم تشتغل بامتثال تکلیف اهم أو مساو فأنقذ الغریق. خطاب یحرم الغصب هم یک قید لبی دارد: یحرم الغصب إذا لم تشتغل بامتثال تکلیف اهم أو مساو. اگر از خارج فهمیدیم انقاذ غریق اهم است یا محتمل الاهمیة بعینه است، این غصب می شود مقدمه واجب و به نظر مرحوم آخوند این غصب وجوب پیدا می کند مطلقا. کشف می کنیم پس این غصب حرام نیست ولو لم یکن موصلا الی انقاذ الغریق. چون ملاک انقاذ غریق اهم بود یا محتمل الاهمیة بعینه بود، پس بطور مطلق گفته اند أنقذ الغریق. و وجوب غصب می شود مسلّم، با حرمت غصب جمع نمی شود. و اگر انقاذ غریق اهم نبود و محتمل الاهمیة بعینه نبود، غصب می شود شرط وجوب انقاذ غریق. چرا؟ برای اینکه شرط وجوب انقاذ غریق عدم اشتغال به تکلیف اهم یا مساوی است. اگر ما برویم مشغول امتثال لا تغصب بشویم، مشتغل شدیم به امتثال تکلیف اهم یا مساوی، و دیگر خطاب أنقذ الغریق شامل ما نمی شود. اگر غصب بکنیم انقاذ غریق واجب می شود. غصب می شود مقدمه وجوب. مقدمه وجوب را هیچکس واجب نمی داند. این خلاصه این بحث.

کلام در این واقع شد اگر کسی بنابر قول به اختصاص وجوب به مقدمه موصله یا قول ما عدم وجوب المقدمة شرعا مطلقا اگر کسی غصب بکند ولی قصد توصل الی الانقاذ نداشته باشد، بعد از اینکه غصب کرد بگوید حال که غصب کردیم و رسیدیم کنار استخر، انصاف نیست که این غریق را انقاذ نکنیم. قصد توصل نداشت حین ارتکاب الغصب، ولی واقعا توصل کرد. آیا این غصب حرام است؟

مرحوم آقای صدر فرموده: نخیر این غصب حرام نیست. چرا؟ برای اینکه غصب فرض این است که حرام اهم نیست. انقاذ غریق واجب اهم است. یا لااقل مساوی است. پس این غصب حرام اهم نیست. وقتی غصب حرام اهم نبود، قید لبی اش این است که یحرم الغصب إذا لم تنقذ الغریق. أنا انقذ الغریق، پس غصب برای من حرام نیست ولو قصد توصل نداشته باشم. چون قید لبی به خطاب یحرم الغصب این است که: إن لم تشتغل بامتثال تکلیف اهم أو مساو. والمفروض أن انقاذ الغریق اهم و لااقل من أنه مساو لحرمة الغصب. پس اگر من انقاذ غریق می کنم به نحو شرط متأخر، اصلا این غصبی که یتوقف علیه الانقاذ بر من حرام نیست. قصد توصل ندارم نداشته باشم.

ایشان فرموده است: اصلا مولا برای چه بیاید قصد توصل را واجب کند؟ آیا قصد توصل ملاک نفسی دارد؟ که ندارد. ولذا اگر مقدمه مباح بود شما قصد توصل را در واجب غیری شرط نمی کردید. چرا اینجا قصد توصل را می خواهید شرط کنید؟ ملاک نفسی که ندارد. چه مشکلی را حل می کند قصد توصل؟

ما یک مصلحت انقاذ غریق داریم و یک مفسده غصب. مکلف در شرائطی واقع شده است نمی تواند حفظ کلا الملاکین بکند. هم مفسده غصب را اجتناب کند و هم مصلحت انقاذ را تحصیل کند. تزاحم است. فقط مولا باید یک کاری بکند که این مکف به جوری نشود که هم مفسده غصب را تحصیل کند و هم از مصلحت انقاذ مرحوم بشود. پس یک کاری باید بکنیم که مکلف مجاز نباشد به استیفاء مفسده غصب و عدم استیفاء مصلحت انقاذ. خب با همین تحریم غصب غیر موصل الی الانقاذ مولا به این نتیجه می رسد. مولا غصب غیر موصل الی الانقاذ را حرام می کند انقاذ غریق را واجب می کند. به هدف می رسد. هدفش این بود که مکلف کاری نکند که غصب بشود ولی انقاذ محقق نشود. خب مولا به هدفش می رسد. تحریم کند غصب غیر موصل را و واجب کند انقاذ غریق را به هدف می رسد. نیازی به اعتبار قصد توصل نیست. چه نیازی هست مولا بگوید اگر شما قصد توصل نکنی الی الانقاذ این غصب حرام است و باید هنگام غصب قصد توصل بکنی الی الانقاذ. مولا به چه ملاکی با این کار می خواهد برسد؟ این فرمایش آقای صدر.

ولذا آقای صدر می فرماید: بنابر وجوب مقدمه موصله، غصب موصل الی الانقاذ واجب است نه غصبی که قصد به التوصل الی الانقاذ. بنابر قول به وجوب مطلق مقدمه، اگر بگوئیم امکان اختصاص وجوب به مقدمه موصله هست، منتهی لولا المانع مطلق مقدمه واجب است، خب اینجا ما مانع داریم. مقدمه غیر موصله را شارع حرام می کند مقدمه موصله را واجب می کند، حتی بنابر قول به وجوب مطلق مقدمه به شرط اینکه امتناع نداشته باشد اختصاص وجوب به مقدمه موصله.

این فرمایش آقای صدر.

اقول: ما عرض می کنیم جناب آقای صدر! مولا مخصوصا مولای حقیقی یعنی شارع مقدس می بیند که تجری قبیح است. اگر این عبد غصب بکند ولی قصد توصل نداشته باشد، این فعلش مصداق تجری است. چرا؟ برای اینکه استصحاب می گوید هذا غصب لیس بموصل الی الانقاذ. غصب بالوجدان، لا یوصل الی الانقاذ بالاستصحاب. استصحاب میگوید بعد از این غصب شما شک داری انقاذ غریق می کنی یا نه، استصحاب می کنیم که شما انقاذ غریق نمی کنی. فهذا غصب لیس بموصل الی الانقاذ، به مقتضای استصحاب این حرام است. حتی اگر بعدا شما انقاذ بکنید شما تجری کرده اید. جناب آقای صدر آیا احتمال نمی دهید که شارع بیاید بگوید من فقط آن غصبی را حلال می کنم که مصداق تجری هم نباشد. موصل باشد الی الانقاذ وشما قصد توصل هم داشته باشی. چون اگر قصد توصل نداشته باشی تجری است. خب ما اطلاق دلیلمان این است که یحرم الغصب. الضرورات تتقدر بقدرها. قید زدن به این اطلاق باید قطره چکانی و به مقدار ضرورت باشد. مقدار ضرورت را بیش از این عرف احراز نمی کند که عرف می گوید چرا من بگویم غصب موصل حلال است؟ من چه می دانم. شاید غصب موصل با قید قصد توصل حلال است.

ولذا به نظر ما در جائی که مقدمه محرمه است حق با مرحوم شیخ است، اگر قصد توصل نکنید واقعا این غصب حرام است ولو بعدا انقاذ غریق بکنید. چون اطلاق دلیل تحریم غصب می گوید این غصب حرام است و ما علم نداریم به تقید این اطلاق. شک داریم. اینکه می گوید قصد توصل ملاک نفسی ندارد، می گوئیم خب نداشته باشد. اما می پرسیم جناب آقای صدر! اگر قصد توصل نکنیم آیا تجری هست یا نیست؟ این را بفرمائید. ما علی القاعده قائل به حرمت تجری نیستیم، ولی وقتی اطلاق دلیل می گوید یحرم الغصب، و این غصب ولو موصل چون قصد توصل ندارید قبیح است. شارع شاید نمی خواهد آن را حلال کند. زور که نیست. دلیل تحریم غصب مطلق است، شامل این غصب هم می شود. شاید شارع آن غصبی که لم یقصد به التوصل الی الانقاذ را می خواهد همچنان حرام نگه بدارد.

سؤال وجواب: تحریم غصب دلیل نامعلوم نیست. ... غصب غیر موصل که حرام است. اما این غصب غیر موصل را هم چون قصد توصل ندارید می گوید حرام است. چرا؟ به اطلاق دلیل تحریم غصب. آن چزی که تلازم عرفی دارد که این فعل غصب است لم یقصد به التوصل، مصداق تجری هست، تلازم عرفی دارد، عرف می گوید من به چه دلیل بگویم اینجا تحریم غصب قید خورده است. حتی اگر قائل به وجوب شرعی مقدمه نشویم ما اینجا را می گوئیم. می گوئیم مقدمه ای که فی حد ذاته محرمه است در صورتی مباح می شود بخاطر توصل الی الواجب الاهم که قصد توصل هم بکنیم. ...اگر قصد توصل ندارد استصحاب می گوید این فعل حرام است و شارع نمی خواهد این فعل را حلال کند. ...شارع وجوب انقاذ غریق را مطلق جعل می کند، او که مشکل ندارد. شارع وجوب انقاذ غریق را مطلق جعل می کند یک فرد از مقدمه حلال باشد کافی است. غصب حلال داشته باشیم کافی است برای اینکه وجوب انقاذ غریق مطلق باشد. شارع مطلقا واجب می کند انقاذ غریق را، منتهی کلام در این است که چه مقدار از دلیل تحریم غصب عقب نشینی می کند. شما می گوئید عقب نشینی پنجاه درصد، غصب غیر موصل حرام غصب موصل حلال. ما می گوئیم نه، چرا عقب نشینی پنجاه درصد، بلکه عقب نشینی بیست و پنج درصد. فقط غصب موصل الذی قصد به التوصل حلال، ما عدای آن حرام است. وجوب انقاذ غریق هم همین مقدار که برخی از افراد غصب حلال است وجوب انقاذ غریق هم مشکل پیدا نمی کند. ...شارع می بیند غصب مفسده دارد، حفاظا علی مفسدة الحرمة فقط به مقداری که رفع تزاحم بشود غصب را حلال می کند. اگر بگوید اول صدقه بده بعد غصب کن یعنی ضم یک امر خارجی کن، این تقییدها عرفی نیست. ولی اینکه بگوید اگر قصد توصل نکنی این غصبت می شود هتک مولا و برخلاف حجت عمل می کنی، خب اطلاق دلیل می گوید حرام هم هست.

سؤال وجواب: اگر مقدمه موصله دو فرد داشت، نصب سلّم مباح و نصب سلّم مغصوب، خب ما ملتزمیم که آن فرد مباحش وجوب دارد، فرد حرام وجوب ندارد. ...نخیر شوق هم ندارد. وقتی دو نردبان هست، یک نردبان کثیف مثلا و یک نردبان تمیز، خب نردبان کثیف هم مقدمه هست برای صعود الی السطح، ولی شما شوق دارید به نصب سلّم مطلقا ولو نردبان کثیف؟ اصلا حالتان به هم می خورد نردبان کثیف را ببینید. ولذا شوقتان تعلق می گیرد به آن حصه مباحه، اینکه اشکالی ندارد.

 مطلب دیگری که قبل از ورود به ثمره ثانیه باید عرض کنیم همین مطلب است که اگر یک واجبی مقدمه اش دو فرد داشت، مثل صعود الی السطح که یک نصب سلّم حلال داریم و یک نصب سلّم حرام. مرحوم آخوند گفته وجوب غیری می خورد به آن حصه مباحه. آقای خوئی فرموده نه، چرا بخورد به حصه مباحه؟ ملاک وجوب غیری مقدمه یا توقف است یا توصل است. اگر ملاک توقف است، مطلق نصب سلّم واجب است. اگر ملاک توصل است نصب سلّم موصل واجب است، چه فرق می کند حلال یا حرام. بعد هم ایشان اصل وجوب غیری را می گوید لغو است و لذا منکر آن می شود.

اقول: شما با یک مبنایی دشمن هستید چرا خرابش می کنید؟ این کسی که این مبنای وجوب مقدمه را قائل است دعوای وجدان می کند. خب وجدانا شوق به ذی المقدمه منشأ شوق به مقدمه مباحه می شود. یعنی اگر مقدمه دو فرد دارد یکی حرام و یک مباح، بالوجدان انسان شوق به آن فرد حرام و مبغوض پیدا نمی کند.

از این بحث بگذریم.

ثمره ثانیه: صاحب فصول در بحث ضد واجب، مثل اینکه نماز در اول ضد ازاله نجاست از مسجد است. اگر ابتدا وقت دیدید مسجد نجس است باید بروید مسجد را تطهیر کنید. حالا اگر کسی آمد نماز خواند، صاحب فصول فرموده: آنهایی که می گویند مطلق مقدمه واجب است، این نماز باطل است. مائی که می گوئیم مقدمه موصله واجب است این نماز صحیح است. و دیگر به طریق اولی آنهایی هم که اصلا مقدمه را واجب نمی دانند خیلی واضحتر این نماز را صحیح می دانند. چرا؟

صاحب فصول می گوید: دقت کنید: بنابر قول به وجوب مطلق مقدمه نماز ضد ازاله است، و هر ضدی مانع است از ضد دیگرش. مثلا جلوس ضد قیام است، ولذا جلوس مانع است از قیام. وقتی مانع بود، یتوقف القیام علی عدم الجلوس توقف الشیء علی عدم مانعه. فیتوقف الازالة علی ترک الصلاة توقف الشیء علی عدم مانعه. پس می شود ترک الصلاة مقدمه واجب. یک وجوب غیری می آید و می گوید اترک الصلاة.

تا اینجا داشته باشید.

بعد صاحب فصول می گوید امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام یعنی نقیض هست. امر به ترک صلاة مقتضی نهی است از نقیض ترک صلاة. نقیض ترک صلاة چیست؟ فعل الصلاة. پس امر به ترک صلاة مقتضی نهی از فعل صلاة است. و نهی از صلاة مقتضی فساد آن است. حالا البته نهی، نهی غیری است، ولی این آقایان می گویند نهی غیری هم مقتضی فساد عبادت است چون با امر جمع نمی شود. هم نهی داشته باشد ولو نهی غیری و هم امر داشته باشد نمی شود.

صاحب فصول می گوید: اما بنابر نظر ما این نماز صحیح است. چرا؟ برای اینکه واجب چیست؟ ترک صلاة الموصل، یعنی ترک موصل الی الازالة. پس واجب شد «الترک الموصل». نقیض «الترک الموصل» «فعل الصلاة» نیست. چرا؟ برای اینکه اگر نقیض ترک موصل فعل الصلاة بود، من نه نماز می خوانم و نه ازاله می کنم، آنوقت می شود ارتفاع نقیضین. چون ترک موصل نیست، فعل صلاة هم نیست. معلوم می شود فعل صلاة نقیض الترک الموصل نیست. نقیض «الترک الموصل» «ترک الترک الموصل» است. امر به «ترک موصل» مقتضی نهی از «ترک الترک الموصل» است. چه ربطی دارد به فعل الصلاة. فعل الصلاة یک مقارن است، مقارنٌ للنقیض و لیس نقیضا. چون اگر نقیض بود ارتفاع نقیضین پیش می آمد برای کسی که نه نماز می خواند ونه ازاله می کند، پس ترک موصل محقق نشده فعل صلاة هم محقق نشده است. ترک غیر موصل محقق شده است. معلوم می شود فعل صلاة نقیض نیست بلکه مقارنٌ للنقیض. و هیچ کس راجع به مقارن نقیض واجب قائل به حرمت و نهی نیست.

این کلام صاحب فصول.

صاحب فصول طرفدارانی دارد و مخالفینی. مرحوم شیخ، محقق اصفهانی، مرحوم آقای صدر، مرحوم آقای تبریزی، اینها مخالف صاحب فصول هستند. می گویند جناب صاحب فصول! هیچ فرق نمی کند، چه قائل به وجوب مطلق مقدمه بشویم وچه قائل به وجوب مقدمه موصله بشویم حکم این نماز تفاوت نمی کند.

در مقابل صاحب فصول طرفدارانی هم دارد مثل صاحب کفایه و مرحوم آقای خوئی. ما هم کلاک صاحب فصول را قبول داریم.

اما مخالفین صاحب فصول چه می گویند؟ مخالفین صاحب فصول کسانی هستند که می گویند لافرق فی حکم هذه الصلاة بین القول بوجوب مطلق المقدمة أو القول بوجوب المقدمة الموصلة.

مرحوم شیخ فرموده است: وجهی که ما برای مخالفت با صاحب فصول می گوئیم این استکه: می گوئیم نقیض کل شیء رفعه. فقط ما نمی گوئیم بلکه اتفاق فلاسفه است. پس نقیض ترک الصلاة رفع «ترک الصلاة» یعنی «ترک ترک الصلاة» است نه «فعل الصلاة». پس شما جناب صاحب فصول فکر کردید آنهایی که قائل به وجوب مطلق مقدمه اند فعل الصلاة را نقیض ترک الصلاة می دانند بعد می گویند ترک الصلاة واجب نقیض آن حرام؟! نخیر، فعل الصلاة نقیض ترک الصلاة نیست. نقیض ترک الصلاة «ترک ترک الصلاة» است. و «ترک ترک الصلاة» ملازم است با «فعل الصلاة». «فعل الصلاة» شد لازم النقیض. (جالب این است که اول می گوئید فعل الصلاة، نقیضه ترک الصلاة. نقیض ترک الصلاة ترک ترک الصلاة و هلم جرا).

بعد مرحوم شیخ فرمود پس «فعل الصلاة» شد لازم النقیض و لیس هو النقیض.

شما چرا گفتید قائلین به وجوب مطلق مقدمه می گویند فعل الصلاة نهی دارد؟ چون آقایان معتقدند که حرمت نقیض به لازم آن هم سرایت می کند. بخاطر این است دیگر. والا اگر حرمت نقیض به لازم آن سرایت نکند، حرمت ترک ترک الصلاة به فعل الصلاة سرایت نمی کند تا او بشود حرام وبعد بشود فاسد.

پس یک اصل مسلمی گرفتید که یسری حرمة نقیض الواجب الی ملازم النقیض.

این اصل مسلم را روی مبنای وجوب مقدمه موصله هم پیاده کنید. نقیض ترک موصل ترک ترک الموصل هست، اما این ترک ترک الموصل یک لازمی دارد، آن لازم دو مصداق دارد، یکی فعل الصلاة و یکی ترک غیر موصل. اگر ما می گفتیم ترک صلاة واجب است از باب وجوب مطلق مقدمه، نقیض ترک الصلاة که ترک ترک الصلاة بود لازمش یک مصداق داشت، ترک ترک الصلاة نقیض ترک الصلاة بود و لازم آن یک مصداق داشت و هو فعل الصلاة. اما بنابر وجوب مقدمه موصله لازم النقیض دو مصداق دارد. چطور؟ ترک موصل واجب، ترک ترک الموصل حرام. لازم این ترک ترک موصل هم حرام است بنابر سرایت حرمت از نقیض به لازم النقیض. اینجا لازم ترک ترک الصلاة بجای یک مصداق دو مصداق دارد: یکی فعل الصلاة و یک ترک غیر موصل. مرحوم شیخ می فرماید چه فرقی می کند چیزی که حرام است یک مصداق داشته باشد یا دو مصداق داشته باشد. دروغ حرام است. حالا دروغ یک مصداق داشته باشد یا دو مصداق داشته باشد. دروغ حرام است، حالا دروغ یک مصداق داشته باشد آن یک مصداق حرام است، و اگر هزار تا مصداق داشته باشد آن هزار مصداق حرام است.

پس جناب صاحب فصول! نقیض ترک الصلاة فعل الصلاة نیست. نقیضش ترک ترک الصلاة است. کما اینکه نقیض ترک موصل ترک ترک الموصل است. فعل الصلاة می شود مصداق لازم النقیض. منتهی بنابر قول به وجوب مطلق مقدمه، ترک الصلاة می شود واجب، ترک ترک الصلاة می شود حرام. لازم ترک ترک الصلاة فقط یک مصداق دارد و نه بیشتر، و هو فعل الصلاة. اما بنابر مقدمه موصله واجب می شود الترک الموصل، حرام می شود ترک الترک الموصل. و این حرام یک لازمی دارد ولو لازم ناشناخته که آن لازم دو مصداق دارد. وقتی لازم حرام شد هر دو مصداقش می شوند حرام. یک مصداقش فعل الصلاة است او هم می شود حرام.

پس اگر قائل به سرایت حرمت از نقیض واجب به لازم النقیض بشویم کما هو الصحیح، لافرق بین القول بوجوب مطلق المقدمه أو وجوب مقدمه موصله.

مرحوم آخوند در جواب فرموده است: درست است که مفهوما فعل الصلاة نقیض ترک الصلاة نیست. چرا؟ برای اینکه نقیض کل شیء رفعه. ولی مصداقا چطور؟ جناب شیخ اعظم! بنابر قول به وجوب مطلق مقدمه که من آخوند خراسانی قائلم، فعل الصلاة نمی شود مصداق لازم النقیض، بلکه می شود مصداق النقیض. فعل الصلاة یکون نقیض ترک الصلاة مصداقا و إن لم یکن متحدا مع نقیضه مفهوما. ترک ترک الصلاة مفهوما با فعل الصلاة فرق می کند و الا مصداقا یکی است. نفی در نفی مصداقا یعنی اثبات. حالا مفهوما فرق می کند.

پس بنابر قول به وجوب مطلق مقدمه اصلا فعل صلاة با ترک ترک الصلاة مصداقا یک چیز است. پس فعل الصلاة می شود مصداق النقیض، نه مصداق لازم النقیض. کدام لازم؟! اینکه بگوئید ترک ترک الصلاة می شود نقیض، این نقیض یک لازمی دارد که هر کجا بگردید پیدایش نمی کنید. بعد هم آن لازم که پیدایش نمی کنید یک مصداقی دارد به نام فعل الصلاة، این حرفها چیست؟

بعد مرحوم آخوند فرموده: اما بنابر قول به وجوب مقدمه موصله، نقیض ترک موصل «ترک ترک الموصل» است. و«فعل الصلاة» مصداق نقیض نیست. «فعل الصلاة» اگر مصداق نقیض بود پس چه جور کسی که نه نماز می خواند و نه ازاله می کند یعنی ترک غیر موصل می کند آیا این ارتفاع نقیضین شده است؟! ارتفاع نقیضین که محال است. پس بنابر قول به وجوب مقدمه موصله اصلا فعل الصلاة مصداق نقیض نیست. اما لازم النقیض هم نیست، چرا؟ برای اینکه قد ینفک عن النقیض. در همین مثال ترک صلاة و ازاله معا، «ترک ترک الموصل» هست، چون ترک موصل ترک شد، چون این ترک غیر موصل است، پس ترک موصل ترک شد اما فعل الصلاة ایجاد نشد. پس معلوم می شود فعل الصلاة لازم النقیض هم نیست. بلکه مقارن للنقیض. پس لازم النقیض هم نیست تا چه برسد که مصداق نقیض باشد.

این فرمایش بسیار متین مرحوم آخوند ره که توضیح بیشترش بعدا خواهد آمد.

سؤال وجواب: مرحوم شیخ دقیقا بخاطر همین می گوید که فعل الصلاة مصداق ترک ترک الصلاة نیست. چون ترک ترک الصلاة امر عدمی است، و نمی تواند امر وجودی مصداق امر عدمی باشد.

این را هم عرض کنم که: نقیض کل شیء رفعه اولا نه قرآن است و نه حدیث، بلکه یک اصطلاح فلاسفه است ناشی است از وجدان فطری. و وجدان فطری می گوید نقیض عدم الشیء وجود الشیء است. اصلا معنا ندارد. می گوید وجود نماز تقیضش ترک نماز است. ولی فعل الصلاة نقیض ترک الصلاة نیست. یعنی ترک الصلاة نقیض فعل الصلاة هست اما فعل الصلاة نقیض ترک الصلاة نیست. خب تناقض از امور متضایفه است. مثل دوستی. ایشان با من دوست است ولی من با ایشان دوست نیستم؟ ارتباط دوستی طرفینی است دیگر. یک زنی بگوید این آقا زوج من است ولی من زوجه او نیستم. خب اینها از امور متضایفه است. فعل صلاة می گوید ما که نقیض ترک صلاة نیستیم ولی ترک صلاة نقیض ما است!!. ما همیشه شنیدیم تناقض، تناقض باب تفاعل است و فعل بین الاثنین است. حالا معلوم شد که حرفهای دیگری هم در این وسط بوده است.

حالا محقق اصفهانی چون خیلی به اصطلاح فلاسفه معتقد است توجیه می کند، می گوید فلاسفه هم که می گویند نقیض کل شیء رفعه، مرحوم شیخ اشتباه کرده است، مراد اعم از رفع به معنای فاعلی است و رفع به معنای مفعولی. چطور؟ وجود رافعش عدم است. یعنی عدم می آید وجود را رفع می کند. فالعدم رافع للوجود و الوجود مرفوع به. ولذا محقق اصفهانی می گوید مقصود فلاسفه کما عند اهله این است که نقیض کل شیء رفعه اعم از رفع فاعلی و رفع مفعولی. وجود نقیضش عدم است که رافع او است. عدم هم که نقیضش وجود است که مرفوع به این عدم است.

اقول: ما خیلی مثل محقق اصفهانی نیستیم که به این اصطلاح ها خیلی معتقد باشیم تا مجبور باشیم توجیه کنیم. آنها هم یک امر وجدانی را گفته بودند. امر وجدانی است که وجود و عدم متناقضان هستند. ولذا شما درست می فرمائید که ما اصلا معتقدیم «ترک ترک الصلاة» نقیض «ترک الصلاة» نیست، بلکه نقیض «ترک الصلاة» «فعل الصلاة» است. ولذا با توضیحاتی که خواهیم داد حق با صاحب فصول و صاحب کفایه است. ببینیم وجوهی که در مقام ذکر شده است چیست. والحمد لله رب العالمین.